

«ایران» صاحبقران

حسین مسلم

دستیار سردبیر



ما نه یک «ایران»
که در حقیقت
«ایران‌ها» داشته
ایم. چنان که
گفتیم در این سه
دهه نسبت به دوره
انتشار و به نسبت
نگاه و تبار فکری
و ایدئولوژیک
جماعت
پاستورنشین،
ایران نیز ساحت و
منشی متفاوت به
خود گرفته است؛
ساحت‌هایی
که مخاطبان و
خوانندگان دیرپای
«ایران»، پیش و
بیش از هر کس
دیگری متوجه این
تفاوت‌ها و تمایزها
بوده‌اند و روی
میزان رغبت‌شان
در نزدیکی یا دوری
از روزنامه مطبوع
شان تأثیری
گذاشته است

یکم: نقل است که در یکی از جلسات راه اندازی روزنامه ایران در پاییز ۷۳، شیرپاک خورده‌ای پیشنهاد داده بوده که اسم روزنامه را بگذارند «روزنامه دولت»؛ لابد به تاسی از روزنامه «دولت علیه ایران» دوره ناصری؛ اما مخالفت سنجیده - به گمانم - مرحوم الهامی مانع این بدسلیقگی کپک زده و کژاندیشی بدخیم شده و در پاسخ به این ایده مشعشع! گفته بود بحثی نیست که دولت بتواند روزنامه داشته باشد، اما به شرطی که روزنامه دولت، دولتی نباشد... با همین نگاه هم بود که روزنامه ایران از همان آغاز کارش، چوب توانزی به دست گرفت و همچون بندبازی چیره دست روی بندی کشیده شده میان مردم و دولت مستقر شروع به راه رفتن کرد. کافیست «ایران» ایام نوباوگی را دست بگیرد و ترقی کنید؛ خود خواهید دید، از یک سو انعکاس دهنده گام‌های دولت و حامی نهان و آشکار آن است، و از دیگر سو، بازتاب دهنده صدای مخاطب. همین ظرافت را می‌توان همان کار کارستانی خواند که موجب شد ایران از همان آغاز بر پیشخوان بدرخشد و در بالادست بنشیند. اما چنانچه بخواهیم فولاد صداقت مان را با صراحت آب دهیم، باید مقرر کنیم که این بندباز متبحر به مرور اسیر کش و واکنشی نابرابر شد و استحکام گام‌های نخست را از دست داد و در ادامه مسیر، سیاق ایام شیب رنگ باخت. همه اینها درست؛ اما کیست که انکار کند این سکه روی دیگری نیز داشته است. «ایران» گرچه فراز و نشیب و اوج و فرودهای فراوان و متعددی را از سر گذرانده و هر یک از این دوره‌ها به نسبت رویکرد دولت مستقر و به تناسب مدیران سرپرشنشین آن، ساحت و شخصیتی متفاوت به خود گرفته اما هیچگاه و در هیچ مقطعی دچار فروپاشی شخصیت نشده و رنگ زرد نگرفته است. باکی ندارم که بگویم «ایران» حتی در ایام حزیض و در نزارترین روزهای خود، در قیاس با بسیاری از نشریات چیده شده در پیشخوان مطبوعات کشور دست بالاتر را داشته و این راز سربه مهر «ایران» بوده است عمر ۳۰ ساله اش. ۳۰ سال... کم نیست. خودش عمری ست. به روایت قجری می‌شد یک قرن و از همین روی، آن که سی سال می‌پایید، به نام نامی صاحبقران نامبردار می‌شد. این درازا، بخصوص برای نسل

ما که در این سال‌ها شاهد و نظاره‌گر جوانمرگ شدن ده‌ها نشریه و جریده بوده، عمری ست گران. از یاد نبریم، چنین ارج و قربی برای یک جریده هنگامی رخ می‌نماید که به چشم دیده باشیم در این ملک شمار نشریاتی که چند دهه پاییده باشند، به تعداد انگشتان یک دست هم نرسیده است! ناسلامتی سخن از قلم و چرخش آن و رسانه داری و رسانه پردازی در این وادی مخافت خیز است، با همه بیم و امیدها و خطرات و توفیقات و توقیفاتش.

دوم: ما نه یک «ایران» که در حقیقت «ایران‌ها» داشته‌ایم. چنان که گفتیم در این سه دهه نسبت به دوره انتشار و به نسبت نگاه و تبار فکری و ایدئولوژیک جماعت پاستورنشین، ایران نیز ساحت و منشی متفاوت به خود گرفته است؛ ساحت‌هایی که مخاطبان و خوانندگان دیرپای «ایران»، پیش و بیش از هر کس دیگری متوجه این تفاوت‌ها و تمایزها بوده‌اند و روی میزان رغبت‌شان در نزدیکی یا دوری از روزنامه مطبوع‌شان تأثیری گذاشته است. شاید از یک منظر چنین به نظر برسد که این دگردیسی‌ها در حقیقت گسست‌هایی بوده که در روند خانه تکانی‌های هر چند سال یک بار، مانع از شکل گرفتن روندی واحد، مشخص و قوام یافته شده و در نتیجه به سردرگمی «ایران» و مخاطبش انجامیده است. اما از یاد نبریم که این گسست‌ها اگرچه از یک سو، موجب چندگونگی رویکرد روزنامه در طول زمان شده، اما از سویی نیز منجر به انباشت تجربه، بالا رفتن قابلیت انعطاف پذیری و افزایش توان تحریریه و نیروهای فنی آن شده است. شاید همین قدرت انعطاف‌پذیری نیز بوده است که در این سه دهه همراه موجب شده تا روزنامه‌ای که به شرایط ناهنجار در پایان فلان دولت گرفتار بوده، با تجدیدنظر و قوا، و تغییر رویکرد و عمدتاً با همان نیروها، موفق به آشتی با مخاطب و جلب اعتماد دیکر باره اش در دولت بعدی شود.

مخلص کلام این که «ایران»، ایرانی که دیروز و امروزمان با آن گره خورده و طبعاً بدان تعلق خاطر داریم، گزیری جز این ندارد که تلاش کند حال و روزگار اکنون و امروز را دریابد و با تنظیم رابطه دو سویه اش با دولت و جامعه بار دیگر فراز گیرد.

